

با ورود کاروان نسل حسینی به کوره‌پزخانه خاورشهر حال و هوای محله رنگ و بوی دیگری گرفت با روضه حسین (ع) نفس تازه می‌کنیم

امسال کاروان عزاداری «نسل حسینی» به همت سازمان تبلیغات اسلامی راه افتاد تا هم‌زمان با دهه نخست ماه محرم، چراغ عزای حسینی را در مکان‌هایی روشن کند که اهالی آن امکان حضور در هیئت‌ها را نداشته‌اند. قرار بود هم دم روضه بگیرند، هم در و دیوارها را با پرچم‌هایی که به شعار زیبای «ما نسل به نسل در پناهت هستیم» منقش بود، سیاه‌پوش کنند؛ به همین دلیل خادمان نسل حسینی پای کار کاروان آمدند؛ یک روز به گرم‌خانه رازی رفتند و دل به دل کارت‌ن خواب‌ها دادند، یک روز به ایستگاه آتش‌نشانی و یک روز به بیمارستان رفتند و با اهدای پرچم و یک دم‌روضه، خستگی را از تن مدافعان سلامت بیرون کردند. روایت ما از یک روز حضور کاروان نسل حسینی در کوره‌پزخانه خاورشهر را بخوانید.



خانه‌هایتان را سیاه‌پوش می‌کنیم

خادمان حسینی پرچم به دست از ماشین‌ها پیاده می‌شوند. قرار گذاشته بودند در و دیوار خانه‌های کنار کوره‌پزخانه‌ها را سیاه‌پوش کنند؛ با همان پرچم‌هایی که رویش نوشته شده «ما نسل به نسل در پناهت هستیم». دخترکان کوچک هم با ذوق عجیبی به طرف کاروان می‌دوند تا پوسترها و پرچم‌های حسینی را از مسئولان کاروان بگیرند. چشمان زن جوان ساکن کوره‌پزخانه به تصویر ضریح امام حسین (ع) که روی یکی از بنرها نقش بسته می‌افتد. گریه امان نمی‌دهد و به پسر جوان می‌گوید: «ما اینجا خیلی غریبیم. فراموش شده‌ایم. پارسال هم هیئتی‌ها به کوره‌پزخانه آمدند و دل‌مان را به کربلا بردند. جانم به قربان امام حسین (ع) که محرمش بهانه‌ای شد تا شما یادی از ما کنید». پیرمردی دورتر نشسته و با حسرت کاروان را نظاره می‌کند. اینجاست که کربلایی شده است.

چه خوب شد یاد ما کردید

پیرزن زیر آفتاب نسبتاً داغ مرداد در کوره‌پزخانه‌های خاورشهر نشسته که نگاهش به پیچ جاده و ماشین‌های ون می‌افتد. سواد ندارد، اما انگار با همان سواد نداشته، می‌توانست بخواند که روی پرچم‌های سیاه نصب شده بر ماشین نام آشنای حسین (ع) نوشته شده است. اشک راهش را روی صورت آفتاب‌سوخته‌اش بازمی‌کند. آن‌ها که مشغول کار هستند و آجرها را زیر آفتاب جابه‌جا کنار هم می‌چینند، با صدای روضه که از بلندگوی ماشین به گوش می‌رسد دست از کار می‌کشند و به سمت ماشین‌ها می‌آیند. دخترکان کوچک هم از خانه‌های کوچک و تودرتو که کنار کوره‌ها ساخته شده است، بیرون آمدند. پیرمرد موتورسوار ترمز می‌کند و متعجب از این حضور و این هیئت سیار، صدایش را در گلو می‌اندازد و به نوجوانان و جوانان هیئتی می‌گوید: «چه خوب شد یاد ما کردید، خدا خیرتان بده».

آرزوی ما رفتن به کربلاست

از اتباع افغانستانی است. خسته از یک روز کار در گرمای مردادماه، دست‌های پینه‌بسته‌اش را روی پرچم‌های سیاه می‌گذارد و پیشانی‌اش را روی نام بامسمای ابوالفضل (ع) می‌چسباند و های‌های گریه می‌کند. همسرش به پسر جوان می‌گوید: آرزوی ما رفتن به کربلاست. حتماً امام حسین (ع) صدای ما را می‌شنود. چشم امید داریم مرزهای زمینی کربلا دوباره باز شود و آقا یک روز ما را هم بطلبد. نوه‌های پیرمرد دوره‌اش می‌کنند. عشق به حسین (ع) نه پیری شناسد نه جوان، نسل به نسل، سینه به سینه بر قاب دل‌های مسلمانان نقش می‌بندد. توزیع ماسک، مواد ضدعفونی‌کننده و اطعام اهالی کوره‌پزخانه توسط خادمان کاروان نسل حسینی انجام می‌شود. به هر خانه یک پرچم اهدا می‌شود. دیوارها سیاه‌پوش می‌شوند. جنب و جوش خادمان کاروان تماشایی است.

